



زبان فارسی دری

سلطان رضیہ غوری شاعر دری زبان



سلطان رضیه دختر شمس الدین التمش غوری میباشد که در سنه 607 هـ ق در دهلی بر تخت سلطنت جلوس نموده، بیست و شش سال پادشاهی کرد. التمش رضیه را از همه اطفال خویش بیشتر دوست داشت در تعلیم و تربیه او کوشش زیاد کرد، در اثر توجه پدر خود رضیه تمام علوم متداوله آن عصر را آموخت علاوه بر آن حسب میل سلطان التمش در اسپ سواری، شمشیر زنی و غیره فنون مردانه مهارت بسزای داشت، طوریکه از تصاویرش معلوم میشود. خیلی قشنگ و دلریا بود، گویند صدای بسیار جذاب داشت که به دلربائیش می افزود. زیبایی معنوی رضیه او را محبوبه تمام اطرافیانش گرائیده بود.

خلاصه رضیه دارای تمام صفاتیکه لازم پادشاهان بوده داشته است، از هر نقطه نظر لیاقت سلطنت را داشت وقتیکه پدرش مجبور میشد دهی را ترک کند تمام امور دولتی را به عهده رضیه میگذاشت. او هم آنرا به عقل و فراست اجرا مینمود، طرف تعریف و تحسین بزرگان عصر خود قرار گرفت. چون پدرش حسن اداره او را دیده به تاج الملک محمود یاور خود امر نمود تا فرمان ولایت عهده رضیه را صادر نماید ولی با وجود این فرمان، وقتیکه التمش در سنه 633 وفات نمود، بزرگان در بار و صدراعظم و پسر التمش رکن الدین فیروز شاه را بر تخت سلطنت نشانند.

سلطنت فیروز شاه طولی نکشید چون این پادشاه خیلی کم اراده و ضعیف العزم و عیاش بود، رفتار بی خردمندانه اش سبب اغتشاش شده بعد از هفت ماه سلطنت بعضی از ملوک و درباریان او را به زندان انداختند و رضیه را بجای او بر تخت شاهنشاهی بلند کردند. مراسم تاج گذاری رضیه بتاریخ شانزده ربیع الاول سنه (634 هـ ق) صورت گرفت، این دختر شاهنشاه قاره بزرگ هند شد.

نظام الملک جنیدی که در عهد شمس الدین التمش سمت صدارت داشت، لشکری بر خلاف سلطنت ترتیب داده دهلی را محاصره نمود. این محاصره بسیار طول کشید ولی بالاخره چند تن از طرفدارانش بر او خیانت نموده به رضیه پیوست و این امر سبب شد که سلطانه درین گیر و دار پیروز گردد.

بعد از آنکه صلح و آرامش برقرار شد رضیه به نظم و نسق امور داخلی دست یافته، خواجه معذب را به صدارت خویش مقرر و شروع به فعالیت نمود، تا این فرصت رضیه در حجاب بود ولی برای آنکه در کارهای کشور بهتر رسیدگی بتواند ترک چادر گفت و مطابق سجایای مردانه خویش لباس مردانه پوشید. در ماه رمضان 637 هـ ق به سلطان خبر رسید که والی تبر هند، ملک تونیا شورش نموده، رضیه با لشکر خود رهسپار تبر هند گردید چون بدروازه شهر رسید، ملک تونیا بر او دفتاً حمله برده فرمانده قشون رضیه را بکشت و خود سلطانه را اسیر گرفت.

ولی بزودی دلباخته جمال ملکه گردید، با او تکلیف ازدواج نمود، رضیه نیز برای آنکه به زد و خورد های داخلی خاتمه دهد پیشنهاد او را قبول کرد، بعد از عروسی هر دو بطرف دهلی روانه شدند، اما بزرگان و اکابر راضی نشدند که شهر را بدشمن تسلیم نمایند و لوکه شوهر ملکه شان هم باشد، بنا بر آن با لشکر ملک تونی مجادله نموده آنها را شکست دادند و مجبور به فرار ساختند. ملک تونیا و ملکه رضیه بزودی اسیر دست هندوان گردیدند، بتاریخ 24 ربیع الآخر

سنه 637 هـ به قتل رسیدند.

سلطان رضیه علاوه بر فضایل دیگر که داشت شاعر نیز بود و اگر چه اکثر اشعارش از بین رفته اینک چند شعر او که در کتاب مشاهیر نسوان ثبت بود با هم میخوانیم:

در دهان خود دارم عندلیب خوش الحان

پیش من سخن گویان زاغ در دهن دارند

از ماست که برماست چه تقصیر دل زار

آن کشته اند از غم بی سبب ماست

کنم به برکت با چرخ تخت سلطانی

دهم بر بال هما خدمت مگس رانی

باز آشیرین من در راه الفت گام خویش

هان ولی تشنیده باشی قصه فرهاد را